

صلح ملموس و شکست "ملت سازی" در کشور ما مشخصه و چگونگی نهادهای خیالی ملت سازی در افغانستان سبک زندگی در شرایط محیطی و ویژگی‌های ژنیتیکی

با هدف زندگی کردن و چگونگی عدالت در مسیر عقلانیت
پاکسازی قومی، نسل‌کشی و باز نویسی نقشه قدرت
مشخصات پابندی بهنجارهای قرون وسطایی
تدوین سیاست‌ها بر بنیاد هویت قومی

ملت سازی فرآیند ساختن یک هویت ملی با استفاده از قدرت حکومت می‌باشد. هدف از این فرآیند، نزدیک سازی شهروندان است تا از نظر سیاسی در بلند مدت پایدار و قابل دوام بماند. برای ملت سازی ممکنست از پروپاگند یا توسعه گسترده زیرساختی برای پروردن هماهنگی اجتماعی و رشد اقتصادی استفاده شود. توسعه رفتارها، ارزش‌ها، زبان، نهادها و ساختارهای فیزیکی که تاریخ و فرهنگ را روشن می‌کند، وضع حاضر را تجسم بخشیده، حفاظت نموده و هویت آینده و استقلال یک ملت را تضمین می‌نماید. بگفته دانشمندان علوم اجتماعی، عوامل سه گانه بمنظور تعیین موفقیت ملت سازی در طولانی مدت نقش اساسی دارد: ایجاد ساختارهای مدنی در جامعه، توزیع امکانات عمومی در کل سرزمین حوزه شمول ملت و ایجاد بستر گفت‌وگو مشترک بین شهروندان. اگر تعادل بین هویت قومی و هویت ملی بشکل مناسب برقرار نگردد، نه تنها ملت سازی تکوین نخواهد پذیرفت، بلکه رقابت‌های قومی و قبیله‌گرایی، تمایلات جدایی طلبانه و تجزیه ملت را بدنبال خواهد داشت. بخاطر ما باشد که بین دولت سازی و ملت سازی، برخی ابهام‌هایی موجود میباشد که برخی اوقات اختلاف آنها بشکل صحیح در نظر گرفته نمی‌شود. در مورد اولی، منظور ایجاد زیرساخت‌ها و نهادهای دولتی می‌باشد. ولی در مورد مسأله دومی بیش از همه، به هویت ملی اشاره دارد. از اینرو، آخرین یکی از تعریف‌های مقبول تر ارتباط بین ملت سازی و هویت ملی را در ملت سازی در کنار هم قرار داده است. استفاده از قوه قهریه دولت بمنظور پیگیری تحقق پایدار شهروندان به دموکراسی را روش ملت سازی می‌پندارند.

کشور عزیز ما افغانستان با موقعیت جغرافیایی و ساختار قومی - سیاسی منحصر بفردش باید مورد بررسی و مطالعه قرار داده شود. میهن ما بمثابة مرکز ثقل سه فضای جغرافیایی و حوزه‌های مورد علاقه روسیه، چین، هند، ایران و پاکستان پنداشته می‌شود. اما با وجود اینهمه، گروه‌های قومی ساکن در جغرافیای افغانستان، هنوز به ملت تبدیل نشده و موفق با ایجاد هویت مشترکی نگردیده‌اند. دلیل چنین امری را باید درین واقعیت جستجو نمود که گروه‌های مختلف قومی در کشور، بیشتر با هم کیشان قبیلوی خویش هویت می‌سازند تا با حاکمیت مرکزی در کشور. اصل وفا داری به مناسبات قبیلوی، در مورد برادران مذهبی که در خارج از محدوده مرزهای فیزیکی میهن ما بویژه در کشور های هم مرز با افغانستان عزیز ما زندگی می‌نمایند، بنحوی از انحاء، بیشتر از وفاداری بزماداری و حاکمیت مرکزی در کابل بوده است که وضعیت اینچنینی را بخودی خود می‌توان از جمله عوامل وانگیزه‌های عدم شکل‌گیری هویت ملی در کشور پنداشت. بر همین بنیاد، منشأی یک ملت، تنها و تنها بواسطه ترسیم مرزهای فیزیکی از قوه بفعل مبدل نگردیده، بلکه باید در اذهان شهروندان و در قوه باطنی آنها نیز اتفاق بیافتد. در نهایت امر، اصل "ملت سازی" بمثابة تلاشی بمنظور تحکیم مرزهای سیاسی پنداشته می‌شود. بنابراین، هر دولت مرکزی سعی نموده و تلاش می‌ورزد تا از طریق "مهندسی اجتماعی"، روند هویت‌یابی را بر بنیاد جهان بینی و نمادهای مشترک تسریع نموده تا به توسعه آگاهی ملی منجر گردد. تلاش‌های اینچنینی در کشور ما تاکنون یا اصلن تکوین نپذیرفته و یا به شکست

مواجهه گردیده است. از مقطع زمانی تأسیس افغانستان بمتابۀ یک کشور مستقل، خطوط اساسی مرزبندی های گروه های قومی عملن موجود بوده که هرگز به توسعه هویت ملی نیانجامیده است.

قبل از طرح سایر مسایل و موضوعات موجود، تذکرات واقعیت شایان توجه پنداشته میشود که اختلاف و ضدونقیض گویی ها میان مرزهای جغرافیایی و هویت ملی در کشور ما، موضوع جدیدی نمی باشد. مرز جنوب شرقی کشور عزیز ما با پاکستان که در زمان حکمفرمایی سلطنت امیر عبدالرحمان خان پریکر میهن عزیز ما افغان ها تحمیل گردید، بگونه دائمی به منبع تنش ها و حتا درگیری های مسلحانه میان افغانستان و پاکستان مبدل گردید. خط یاد شده برای مدت زمانی یکصد ساله میان وزارت امور خارجه هند بریتانیایی و افغانستان با خدعه و فریب امضاً شد که در نتیجه، مناطق پبنتون نشین را از هم جدا نمود. بنابراین، بر بنیاد اصل "تفرقه بینداز و حکومت کن"، بزرگترین گروه قومی کشور بدو بخش تقسیم گردیدند. در چنین موقعیتی، کشور ما بیک منطقه حایل بین روسیه و آنچه هند بریتانیایی نامیده می شد، تبدیل گردید. در امتداد سال ۱۳۲۶ خورشیدی، کشور پاکستان که عمدتاً در برگیرنده مناطق پبنتون نشین می گردید، ایجاد و پایه گذاری شده و خط فرضی "دیورند" را بمتابۀ مرز رسمی اش با کشور ما محسوب نمود. در سال ۱۳۲۸ خورشیدی، لویه جرگه در کشور، از پذیرفتن خط یاد شده بمتابۀ مرز کشور ما با پاکستان ابا و ورزیده و آنرا خلاف منافع ملی و تمامیت ارضی افغانستان پنداشت. در سال ۱۳۷۲ خورشیدی توافقنامه "خط دیورند" منقضی گردیده و از دیدگاه دولت افغانستان، بازتعریف "خط" یاد شده با در نظر گرفتن ادعای طرف افغانستان بر مناطق پبنتون نشین، در پاکستان ضروری پنداشته می شود.

بدون اندکترین شک و شبهه ای، این قرابت ها و شباهت های مذهبی، بنیاد و اساس روابط و مناسبات افغانستان و پاکستان را تشکیل می دهد. موضوع یاد شده برای پاکستان که از ادعای افغانستان بمنظور الحاق منطقه احساس خطر می نماید، از اهمیت منحصر بفردی برخوردار بوده و بر همین بنیاد، روابط و مناسبات بخصوصی را بویژه با گروه هایی در کشور ما که به اسلام آباد و فاداری باشند، حفظ می نمایند. امر فوق، ناسیونالیسم افغانی را تضعیف نموده و مهمتر از همه، این پاکستان است که در قبال هند، عمق ستراتیژیک بدست آورده و در نتیجه، در صورت آغاز و تداوم درگیری های مسلحانه با هند، پاکستان بهدف نگهداری و حفظ زرادخانه های نظامی اش به سرزمین و اراضی متعلق بکشور عزیز ما عقب نشینی خواهد نمود. بمنظور اجرای عملی ستراتیژی یاد شده، متحدان پاکستان در کشور عزیز ما، باید عملکردهای شان را فراتر از "خط دیورند" سازماندهی و اجرا نمایند.

برای نظامیان پاکستانی، اصل "همبستگی اسلامی"، چیزی بیشتر از برچسبی بمنظور دنبال نمودن منافع ملی آنها از طریق استفاده و بکارگیری ابزارهای نظامی نمی باشد. نباید فراموش نمود که نظامیان پاکستانی، امر مبارزه با هند را به بنیادگرایان و اگزار نمی نمایند، بلکه منطق نظامی سرد را ترجیح می دهند. در زمینه یاد شده، تذکر این واقعیت مهم پنداشته می شود که چگونگی روابط با بنیادگرایان و نحوه تداوم مناسبات با نیروها و حلقه ها خواه پاکستان در کشور ما، بمتابۀ سرمایه حیاتی اسلام آباد پنداشته می شوند. وضعیت اینچنینی و آرزومندی های یاد شده در حافظه تاریخی نخبگان پاکستانی ریشه دارد، چه، در امتداد زمانی، ایالات متحده پاکستان را بمنظور دستیابی به منافع خویش بارها رها نموده است. جالب است با وجود آنکه پاکستان متحد و اشنگتن محسوب می گردد، اما به ایالات متحده بی اعتماد می باشد.

امریکایی ها در وضعیت و شرایط حضور نظامیان شوروی در اراضی متعلق بکشور ما، ارسال سلاح و مهمات جنگی به مخالفان مسلح را بگونه سخاوتمندانه ای از سر گرفته و پاکستان را به پناهگاهی برای آنها مبدل نمود. با خروج نظامیان شوروی از اراضی متعلق بکشور ما در امتداد سال ۱۳۶۸ خورشیدی، علاقمندی منحصر بفرد و اشنگتن در قبال پاکستان، بیش از پیش ذایل گردید. موضوع فوق در کنار عوامل و فاکتورهای دیگر، نشاندهنده ستراتیژی و موضعگیری های دوگانه پاکستان بود، چه، از یکجانب اسلام آباد زیر ساخت هایش را در خدمت و اشنگتن قرار داده و از جانب دیگر با شرکای بالقوه ای مانند "طالب" ها ارتباط برقرار می نمود. بویژه پس از خروج نظامیان امریکایی از کشور ما، مسأله حفظ نفوذ و تأثیر گذاری اسلام آباد در منطقه، اهداف عمده پاکستان را تشکیل می داد.

با در نظر داشت ترکیب ملیتی در کشور عزیز ما، پاکستان در نظر داشت تا به منطقه و محل عقب نشینی "طالب" ها مبدل گردد. بنابراین از نقطه نظر سیاست امنیتی، افغانستان بیک "شگاف هویتی" قابل توجهی بین گروه های پبنتون در دو طرف "خط دیورند" باید دست یابد.

با وجود اینهمه و در کنار سایر مسایل موجود، سه عامل عمده مانع برسمیت شناختن "خط دیورند" می گردد: - برسمیت شناختن "خط دیورند" توسط کشور ما بمتابۀ خیانت محسوب می گردد، هیچ دولت و حاکمیت سیاسی در

کشور تاهنوز از ادعاهای افغانستان به منطقه یادشده منصرف نگردیده اند؛

- پبنتون ها در دوطرف "خط دیورند" خود را بمثابة ذخیره ستراتیژیک می پندارند؛

- نظامیان پاکستانی، هیچگونه علاقمندی به شناسایی و برسمیت شناختن "خط دیورند" از جانب افغانستان ندارند، چه، بخوبی از این واقعیت آگاه می باشند که برسمیت شناختن "خط" یادشده، بکاهش نفوذ و تأثیرگذاری پاکستان در افغانستان خواهد انجامید، بنابراین، عمدن و قصدن تصمیم یادشده را درهواً نگهداشته و از وضع بوجود آمده، به نفع سیاست های امنیتی خویش سواستفاده می نماید.

با اینحال، پیچیدگی های سیاست خارجی پیرامون وضعیت سیاسی کشور ما بهیچوجه به "خط دیورند" محدود نمی گردد. عوامل عدیده و گوناگونی، مجموعه اوضاع و چگونگی تحولات سیاسی کشور ما را بیش از پیش پیچیده می نماید. اما قبل از همه باید عملن باثبات رساند که کشور عزیز ما افغانستان، دیگر هرگز قلمرو دولت پاکستان نخواهد بود که امر فوق احتمالن منجر به پایان مداخلات و تجاوزات پر اراضی کشور ما خواهد گردید.

ظاهرن، نخبگان پاکستان تحت فشار ایالات متحده و بریتانیا آمده اند تا در مورد یادشده امتیاز بدهند. پاکستان جابجا بی و استقرارنظا میان خود را در مناطقی از آنسوی "خط دیورند"، بههدف تبدیل "خط دیورند" به خط مرزی واقعی کار آمد، افزایش داده است، اما "طالب" ها بشدت در همین مورد با پاکستانی ها مخالف بوده، چه، آنها در امتداد ماهای پسین، عملیات نظامی گسترده ای را براه انداختند که سبب بخاک و خون کشیدن صد هاتن از مرزبانان و غیر نظامیان گردید.

نظرات و موضعگیری های برخی از دیپلمات ها بوضوح نشاندهنده این واقعیت می باشد که افغانستان به سختی می تواند یک دولت مرکزی ضعیف با یک سیستم قوی فدرالی را تحمل نماید. شرایط قومی - سیاسی و جغرافیایی کشور ما بتماسهای نزدیک میان کشورهای همجوار و آنده از گروه های قومی خاصی منجر خواهد گردید که نیروهای گریز از مرکز را در سطح ولایت ها تقویت نموده و سبب ساز تهدیدهایی علیه وحدت ملی گردد. برخی ها هم معتقدند که در امتداد سال های پسین، تعداد اقلیت های قومی در کشور، افزایش حاصل نموده است.

درواقع کشور ما، بویژه در امتداد دهه های پسین، رشد جمعیتی قابل توجهی را شاهد بوده است. در کنار شهروندان پبنتون کشور، سرزمین و اراضی افغانستان، محل بودوباش گروه های قومی متعدد دیگری از جمله شهروندان بلوچ، ایماق، هزاره، قزلباش، تاجیک، قرغیز، ترکمن، ازبک، نورستانی ویراوی می باشد.

نظام سازی و ملت سازی در افغانستان به شکست مواجه گردید. علت اساسی در تفاوت فرهنگی، ارزش ها و گوناگو نی اهداف سیاسی کشورهای دریافت کننده کمک های پس از جنگ می باشد، بمفهوم دیگر یعنی تفاوت کشورهای اروپایی با افغانستان و از جانب دیگر، تفاوت هایی در ظرفیت های انسانی تعامل با یک ابر قدرت جهانی می باشد. از جمله کمبودی های جوامع و کشورهای چون افغانستان این بود که نخبگان سیاسی فاقد ظرفیت و توانایی بمنظور ایجاد طرح و شکل گیری آرمان مشترک ملی بوده و قادر نگردیدند تا برای آینده کشور خود دورنما و برنامه مشترکی تهیه و تدوین نمایند.

قابل یاددهانی پنداشته می شود که منافع ملی بر پایه حفظ تمامی داشته های مادی یک ملت همچون حدود سرزمین یک دولت - ملت، حفظ جان و مال شهروندان در داخل و بیرون از کشور، اقتصاد و تجارت کشور، ذخایر پولی، معادن زیرزمینی، دریاها، کوهساران، آثار باستانی و سایر مواردی از این نوع در برابر هرگونه تهدید و تجاوز تعریف می گردد. منفعت ملی، حفظ تاریخ مشترک، استقلال، امنیت ملی، فرهنگ، ارزش های فرهنگی و سنتی، قدرت ملی، نظام، ساختارهای اساسی حقوقی شهروندان و همچنان آنچه یک ملت را برفاه و آسایش می رساند، تعریف شده است، این موارد اکثرن در قوانین اساسی کشورها بمثابة ارزش های مشترک شهروندان بازتاب می یابد.

اما اینکه چرا افغانستان بویژه در امتداد سده های پسین نتوانسته در مسیر ملت سازی موفق باشد، دلایل مختلفی موجود می باشد که برخی از عوامل داخلی همچون ضعف مدیریت سیاسی کشور در محور منافع ملی، فقدان مشار کت سیاسی تمامی اقشار، نبود و فقدان کادرهای تحصیل کرده جوان، ضعف شخصیت های ملی و... و برخی دیگر عوامل خارجی و مداخله کشورهای منطقه و دول کشورهای قدرتمند جهان می پندارند.

بگونه خلاصه و بمثابة حسن اختتام بایست یاددهانی بعمل آید که جدایی مناطق پبنتون های افغانستان و پاکستان بمثابة مانعی در امر ملت سازی و دولت سازی در کشور عزیز ما مبدل گردیده است. بمنظور برسمیت شناختن "خط دیورند"، اراده و شجاعت سیاسی لازمی پنداشته می شود. نخبگان سیاسی کشور ما باین مسأله ستراتیژیک باید

عطف توجه نمایند.

یکشنبه ۲ ماه قوس سال ۱۴۰۴ خورشیدی، برابر با ۲۳ ماه نوامبر سال ۲۰۲۵ ترسایی